

خداشناسی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء

محمد مصطفی و آل طاهرینش

ارزش هر دانشی به موضوع آن است و چون ذات حق ، برترین

موضوع است و هیچ چیز را با او نمی توان مقایسه کرد، خداشناسی ،

ارزشمندترین و برترین دانشی است که بشر بدان دست می یابد

درباره شناخت خداوند، در آیات و روایات بسیار سخن گفته شده است

. که در این جا به برخی از آنها اشاره می کنیم

خداشناسی ، هدف خلقت

مهم ترین هدف آفرینش جهان ، آگاه ساختن انسان از دانش و توانایی

خداوند و معرفت یافتن به ذات و صفات اوست و این بیانگر گوشه ای از

ارزش بسیار شناخت خداوند است . قرآن کریم می فرماید

((اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ
لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا))

(طلاق (65)، آیه 12)

خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را.
فرمان او پیوسته در میان آن ها نازل می شود. این برای آن است که
بدانید خداوند بر همه چیز تواناست و این که علم او بر همه چیز احاطه
دارد

باید همه عمر خود را صرف خدانشناسی کنیم شاید ذره ای معرفت بدست
بیاوریم.

از طریق قران و روایات و کتابهای علما که درباره خدانشناسی است.

از طریق دعا مخصوصا دعای کمیل و مناجات شعبانیه و جوشن کبیر و
غیره. از طریق نماز و تضرع در مقابل خداوند حکیم..

در این کتاب سعی شده از ابعاد مختلف درباره خدانشناسی مطالب مفیدی
آورده شود

مطالب این کتاب بصورت سخنرانی در مسجد ایراد شده و بعد تبدیل به
متن گردیده است.

پاییز 1404. کرمانشاه

نقش معرفت الهی در خشوع در نماز

چرا اکثر مردم از عبادت و نماز فراری هستند حتی بعضیا میگویند ما هفته
رکعت رکعت نماز رو هم به زور میخوانیم نماز که تموم میشه ها راحت
میشویم ولی اولیا خدا پیامبران اینجور نبودن اونا عاشق نماز بودن. ۱۰
ساعت نماز میخوندن

از علامه امینی سوال شد که هزار رکعت نماز خواندن گفتند شما خسته
نمی‌شی؟ گفت ماهی از شنا کردن تو آب خسته می‌شه که من از نماز
خسته بشم!

جواب چرا ماها خوشمون نیاد از نماز عرض کنیم چون ما خدا رو
نمی‌شناسیم باید بزرگ‌ترین وظیفه که هر کدام از ما داره اینه که تو
خداشناسی کار کنیم. خدایی که ما را خلق کرده چیه دعای جوشن کبیر
هزار اسم برای خدا گذاشته

حکایت

یه پادشاهی بود پادشاه خدا را قبول نداشت میگفت کره زمین
همینجوری به وجود آمده اما وزیر ایشون برعکس خداشناس بود هرچی
با این پادشاه جر و بحث میکرد پادشاه زیر بار نمی رفت!

روزی وزیر دستور داد که در یک بیابان بدون آب و علف دور از شهر
یک کاخی درست کردند اطراف کاخ نهر و درخت‌های خیلی خوب و
باصفا قرار دادند

یه روز که شاه شکار می رفت وزیر عمداً او را بطرف کاخ برد. چشم
شاه افتاد به این کاخ و به وزیر گفت جناب وزیر ما قبلاً اینجا اومدیم
ساختمان نبوده کی اینو درست کرده گفت هیچی همینجوری به وجود
آمده !

شاه گفت منو مسخره می کنی؟ مگه میشه کاخ همینجوری به وجود بیاد
؟ وزیر گفت عجب شما میگید آسمان و زمین با این همه عجایب
همینجوری بوجود آمده انوقت از این کاخ تعجب می کنید! شاه گفت
فهمیدم!

. خصی از پیر زنی که در حال ریسیدن نخ بود پرسید: خدا را چگونه شناختی؟ پیرزن از ریسیدن باز ایستاد. سوال کننده می گوید چرا باز ایستادی؟ پیر زن می گوید: من خدا را در چرخ ریزی خود دیدم همان طور که این چرخ گرداننده ای می خواهد جهان با این عظمت نیز گرداننده ای می خواهد که اوجز خدای یکتا نیست

. بعد از زمستون بهار میاد بعد از بهار تابستون میاد بعد از تابستون پاییز میاد خورشید هر روز از شر طلوع می کنه این باران هایی که میاد این همه عجایب که در جهان است لذا خداشناسی به عنوان بزرگترین وظیفه همه انسانهاست.

چرا ما باید خدا را بشناسیم برای اینکه همه سعادت ما عزت ما سلامت ما ثروت ما خانواده ما همه چیز ما به خدا وابسته است. دست اوست.

داستان اصحاب رقیم

در کتاب محاسن برقی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده: سه نفر عابد از خانه خود بیرون آمده و به سیر و سیاحت در کوه ودشت پرداختند، تا به غاری که در بالای کوه بود رفته و در آن جا

به عبادت مشغول شدند، ناگاه (بر اثر طوفان یا...) سنگ بسیار بزرگی از بالای غار، از کوه جدا شد غلتید و به درگاه غار افتاد به طوری که در غار را به طور کامل پوشانید، آن سه نفر در درون غار تاریک ماندند، آن سنگ به قدری در غار را پوشانید که حتی روزه‌ای از غار به بیرون به جا نگذاشت، از این رو آن‌ها بر اثر تاریکی، همدیگر را نمی‌دیدند

آن‌ها وقتی که خود را در چنان بن بست هولناکی دیدند، برای نجات هیچ راه نجاتی: خود به گفتگو پرداختند، سرانجام یکی از آن‌ها گفت نیست جز این که اگر عمل خالصی داریم آن را در پیشگاه خداوند شفیع قرار دهیم، ما بر اثر گناه در این جا محبوس شده‌ایم، باید با عمل خالص این پیشنهاد مورد قبول همه واقع شد. خود را نجات دهیم

خدایا! می‌دانی که من روزی فریفته زن زیبایی شدم، او را: اولی گفت دنبال کردم وقتی که بر او مسلط شدم و خواستم با او عمل منافی عفت انجام دهم به یاد آتش دوزخ افتادم و از مقام تو ترسیدم و از آن کار وقتی دست برداشتم، خدایا به خاطر این عمل سنگ را از این جا بردار

که دعای او تمام شد ناگاه آن سنگ تکانی خورد، و اندکی عقب رفت به طوری که روزنه‌ای به داخل غار پیدا شد.

خدایا! تو می‌دانی که گروهی کارگر را برای امور کشاورزی :دومی گفت اجیر کردم، تا هر روز نیم درهم به هر کدام از آن‌ها بدهم، پس از پایان کار، مزد آن‌ها را دادم، یکی از آن‌ها گفت: من به اندازه دو نفر کار کرده‌ام، سوگند به خدا کمتر از یک درهم نمی‌گیرم، نیم درهم را قبول نکرد و رفت. من با نیم درهم او کشاورزی نمودم، سود فراوانی نصیبم شد، تا روزی آن کارگر آمد و مطالبه نیم درهم خود را نمود، حساب کردم دیدم نیم درهم او برای من ده هزار درهم سود داشته، همه را به او دادم، و او را راضی کردم این کار را از ترس مقام تو انجام دادم، اگر در این کار را از من می‌دانی به خاطر آن، این سنگ را از این جا بردار این هنگام ناگاه آن سنگ تکان شدیدی خورد به قدری عقب رفت که درون غار روشن شد، به طوری که آن‌ها همدیگر را می‌دیدند، ولی نمی‌توانستند از غار خارج شوند.

خدایا! تو می‌دانی که روزی پدر و مادرم در خواب بودند، :سومی گفت
ظرفی پر از شیر برای آن‌ها بردم، ترسیدم که اگر آن ظرف را در آن جا
بگذارم، بروم، حشره‌ای داخل آن بیفتد، از طرفی دوست نداشتم آن‌ها را
از خواب شیرین بیدار کنم و موجب ناراحتی آن‌ها شوم، از این رو همان
جا صبر کردم تا آن‌ها بیدار شدند و از آن شیر نوشیدند، خدایا اگر
می‌دانی که این کار من برای جلب خشنودی تو بوده است، این سنگ را
از این جا بردار

وقتی که دعای او به این جا رسید، آن سنگ تکان شدیدی خورد و به
قدری عقب رفت که آن‌ها به راحتی از میان غار بیرون آمدند و نجات
یافتند.

مَنْ صَدَقَ اللَّهَ نَجَاهُ؛ :سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
کسی که به راستی و از روی خلوص با خدا رابطه برقرار کند و بر همین
اساس، رفتار نماید رهایی و نجات می‌یابد
و داستان‌های فراوانی وجود دارد هزاران معجزه خدا کرده انشالله ما
بتوانیم در خداشناسی و درجات بالا برسیم.

امید به غیر خدا ممنوع

یکی از مسائل مربوط به خداشناسی اینه که خدا خیلی بدش میاد ما امید به غیر او داشته باشیم هر نوع برا ما مشکلی پیش میاد ما باید در خانه خدا بریم اگر امیدمون به غیر خدا باشه شاید خیلی از کارامون هم درست نشه و گرفتارم بشیم.

یکی از علما به نام آیت الله حق شناس گفت:

در زمانی که بنده درس طلبگی می خواندم، به استادم گفتم: دایی  بنده میلیاردر است، ولی هیچ توجهی به بنده ندارد

استاد گفت: این صحبت تو نشانه این است که محبت دنیا در قلب  تو رسوخ کرده است، هر چه زودتر باید این محبت را از قلب خودت خارج کنی.

دایی کدام است؟! باید خدا و امام زمان (ع) رزق تو را بدهند 

چند سالی که من در کلاس اخلاق شرکت کردم، یک روز شیخ ❀
رضا علما پیش من آمد و گفت: من پیش دایی شما رفته ام و برای شما
یک ماهیانه تعیین کرده ام.

بنده وقتی این حرف ایشان را شنیدم، خیلی ناراحت شدم و گفتم: ❀
شما با اجازه چه کسی چنین کاری کردی؟! روز قیامت در حضور پیغمبر
!(ص) گریبان تو را خواهم گرفت

گفت: باباجان! من به شما احسان کرده ام ❀

گفتم: خیر، این کار شما احسان در حق من نبوده است! و اگر ❀
بخواهی که من از سر تقصیر تو بگذرم، باید بروی و به دایی بنده بگویی
!که اگر تو پول می خواهی، به من مراجعه کن

البته بنده در آن زمان هیچ پولی نداشتم، ولی با توجه به مقام مقدس  امام زمان (ع) این حرف را می زدم.

ببینید مطالب اخلاقی چه تأثیری می کند! من همان کسی بودم که از  دایی خودم توقع مالی داشتم.

لذا اگر انسان های سهوا هم حتی سهواً نه عمداً به غیر خدا توجه کنن گرفتار میشوند...

. حضرت یوسف زندان که بود دو نفر خواب دیدن تعبیر کرد گفت اولی شما اعدام میشدید دومی شما میشی ساقی پادشاه اگر رفتی پیش پادشاه به پادشاه سفارش ما رو بکن خیلی خدا بدش آمد ولو اینکه گناه نبودا ترک اولی بوده جبرئیل آمد پیش یوسف گفت ای یوسف چه کسی تو را زیباترین قرار داد گفت خدا چه کسی تو را نزد پدر محبوب ترین فرزندان قرار داد گفت خدا. چه کسی کاروان را به سوی چاه کشانید که تو را از چاه درآوردند گفت خدا چه کسی سنگی که اهل کاروان در چاه انداختن نداشت تو سر تو بخوره سرت بشکنه از تو دورش کرد اون

سنگو گفت خدا چه کسی از چاه تورو نجات داد گفت خدا چه کسی تو
رو از کید زنان نگه داشت گفت خدا. گفت اینک خدا می‌فرماید چه چیز
تو را بر آن داشت که به غیر من توجه بکنی و نیاز خودتو به غیر من
بگی به خاطر این ۷ سال دیگه باید تو زندان بمانی به خاطر این اشتباهی
که انجام دادی باید ۷ سال دیگه بمونی

یوسف وقتی که این جمله رو شنید آنقدر گریه می‌کرد که زندانیا گفتن
یوسف یا شب گریه کن روز گریه نکن استراحت کنیم یا روز گریه کن
شب آرام باش ما به استراحتی بکنیم خب عجب اشتباهی کرد
لذا باید انسان خیلی مواظب باشه هر موقع گرفتاری برای ما پیش میاد
توجهمان به خدا باشه

داستان نامه واقعی به خدا

(این نامه هم اکنون در موزه گلستان نگهداری میشود)

این ماجرای واقعی در مورد شخصی به نام نظرعلی طالقانی است
که در زمان ناصرالدین شاه ،دانش اموزی در مدرسه ی مروی تهران بود

و بسیار بسیار آدم فقیری بود

یک روز نظر علی به ذهنش می رسد که برای خدا نامه ای بنویسد

نامه ی او در موزه ی گلستان تهران تحت عنوان "نامه ای به خدا"

نگهداری می شود

مضمون این نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت جناب خدا

سلام علیکم ،

اینجانب بنده ی شما هستم

از آن جا که شما در قران فرموده اید : "و ما من دابه فی الارض الا علی

الله رزقها" «هیچ موجود زنده ای نیست الا اینکه روزی او بر عهده ی من

است.»

من هم جنبنده ای هستم از جنبندگان شما روی زمین

"در جای دیگر از قرآن فرموده اید : "ان الله لا يخلف الميعاد

.مسلم خدا خلف وعده نمیکند

بنابراین اینجانب به چیزهای زیر نیاز دارم

همسری زیبا و متدین

خانه ای وسیع

یک خادم

یک کالسکه و سورچی

یک باغ

مقداری پول برای تجارت

.لطفا بعد از هماهنگی به من اطلاع دهید

مدرسه مروی-حجره ی شماره ی ۱۶ - نظرعلی طالقانی

نظرعلی بعد ز نوشتن نامه با خودش فکر کرد که نامه را کجا بگذارم؟

می گویند،مسجد خانه ی خداست

پس بهتره بگذارمش توی مسجد

می رود به مسجد در بازار تهران(مسجد شاه آن زمان) نامه را در پشت

بام مسجد در جایی قایم میکنه و با خودش میگه: حتما خدا پیداش

میکنه! او نامه را پنجشنبه در پشت بام مسجد می ذاره

صبح جمعه ناصرالدین شاه با درباری ها می خواسته به شکار بره

کاروان او از جلوی مسجد می گذشته،

از آن جا که(به قول پروین اعتصامی)

"نقش هستی نقشی از ایوان ماست آب و باد و خاک سرگردان ماست"

ناگهان به اذن خدا یک بادتندی شروع به وزیدن می کنه

نامه ی نظرعلی را از پشت بام روی پای ناصرالدین شاه می اندازه

ناصرالدین شاه نامه را می خواند و دستور می دهد که کاروان به کاخ
برگردد.

او یک پیک به مدرسه ی مروی می فرستد،

و نظرعلی را به کاخ فرا می خواند

وقتی نظرعلی را به کاخ آوردند

:دستور می دهد همه وزرایش جمع شوند و می گوید

نامه ای که برای خدا نوشته بودید ،ایشان به ما حواله فرمودند

.پس ما باید انجامش دهیم

.و دستور می دهد همه ی خواسته های نظرعلی یک به یک اجراء شود

.این نامه الآن در موزه گلستان موجود است و نگهداری می شود

.این مطلب را میتوان درس واقعی توکل نامید

یادت باشه وقتی میخوای پیش خدا بری

فقط باید صفای دل داشته باشی

امام زمان علیه السلام فرمودند اینجوری از خدا بخواهید. بگویید:

اللهم عرفنی نفسک...

خدایا خودتو به ما بشناسان تو نامحدودی نامتناهی هستی ما محدود

هستیم یه مقدار ما تو رو بشناسیم

آیه الله بهجت می فرمودند : روزی داخل اتاق نشسته بودم به گونه ای

که صدای دم در حیات را می شنیدم ، بچه همسایه دم در بازی می کرد

فقیری آمد و به او گفت : برو از خانه تان چیزی برای من بیاور . بچه رو

. به فقیر کرد و گفت : خوب ، برو از مامانت بگیر

. فقیر جواب داد : من مامان ندارم تو برو از مامانت بگیر و بیاور

آقای بهجت می فرمودند : من از این گفتگوی بچه با فقیر یک نکته دستم

آمد ، با خود گفتم این بچه آن قدر به مامانش اطمینان دارد که فکر

. می کند هر چه بخواهد از او می تواند بگیرد

ایشان چنین نتیجه می گرفتند که اگر ما به همین اندازه که این بچه به

مادرش اطمینان دارد به خداوند اطمینان داشتیم و تمام خواسته های خود

را از او درخواست می کردیم ، هیچ مشکلی نداشتیم و همه کارهایمان درست می شد .

. لذا شما در سوره حمد مخصوصاً در نماز امام زمان صد بار رکعت اول صد بار رکعت دوم میگوییم **ایاک نعبد و ایاک نستعین** خدایا فقط تو رو عبادت می کنیم و فقط از تو کمک می خواهیم.

باید همه فرمان این باشد که فقط از خداوند مهربان کمک بخواهیم نه اینکه تا مشکلی برای ما پیش آمدفوری ببینیم یه فامیلی داریم تو نیروی انتظامی تو دادگاه تو بیمارستان اون مشکل منو حل می کنه فوری سراغ اونایی که خودشون مخلوقن اونا خودشون ضعیفن ازشون کاری بر نیاد اگر خدا نخواست کاری ازشون بر نیاد برویم!

بنابراین یکی از مهم ترین راه های خداشناسی اینه که ما قطع امید کنیم از بنده. و فقط امیدمون به خداوند باشه

حکایت

یکی از حکام بسفر شکار رفته بود در وسط روز سفره ناهار را پهن کرده و مرغ بریانی را درنزد او می گذارند تا می خواهد بخورد ناگهان

شاهینی از بالا مستقیماً می آید و در چشم بهم زدنی مرغ را بلند می کند
و می برد. حاکم متغیر می شود و دستور می دهد همه سوار شده و
شاهین را تعقیب کنند و بعد از مدتی شاهین فرود می آید و متوجه
میشود مرغ را در دهان مردی که دستها و پاهایش بسته است می گذارد
وقتی احوال مرد را می پرسند می گوید یکی از تجار بودم راهزنان مرا
لخت کردند و دستها

و پاهای مرا بستند و این شاهین پیدا شد و برای من نان و آب آورد
حاکم با شنیدن این مطلب دچار تنبه شده و از حکومت دست کشیده از
زهاد شد.

گاهی اوقات خدا دعاها را مستجاب نمی کند چون یک فوایدی توش
هست که ما بعداً شاید از این فواید آگاه بشیم لذا الان شبانه روز مومنین
اولیا خدا دارن برای نجات مردم گرفتار دعا می کنند ولی هنوز مستجاب
نشده برای ظهور امام زمان چقدر ما دعا می کنیم هنوز مستجاب نشده
چرا چون ما خدا را به حکیم بودن قبول داریم خدا حکیم است ما نادانیم
ما ظاهر می بینیم. دعاهایی که می کنیم ظاهرش خوبه ولی باطنش به ضرر

ماست مثل اون کسی که بچه می خواست خدا بهش بچه نمی داد آنقدر
خدا را قسم داد تا خدا بشه پسری داد این پسر بزرگ شد آدم نابکاری
شد دزدی و اذیت و دعوا و تا کارش به اونجا رسید یه نفرو کشت. قاضی
حکم دار زدنشو صادر کرد وقتی که داشتند دارش می زدند پدر با یک
نگاهی حسرت به فرزندش نگاه میکرد ندا آمد اون زمانی که بچه
می خواستی بهت نمی دادیم می خواستیم این صحنه رو نبینی!
خدا مستجاب نمی کنه خیال میکنیم به ضررمون است. حتما هرچه خدا
مقدر کرده به نفعمون است

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ

زمرایه 67

و خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند،

مهمترین وظیفه هر کسی خداشناسی هست یکی از راه‌های خداشناسی
عرض کردیم اینه که همه حواس انسان به خدا باشه نه به بنده البته
گاهی بنده گان خاص خدا هم در این مورد دچار اشتباه میشن مثل
حضرت یوسف که وقتی که اون ساقی پادشاه داشت آزاد میشد گفت
وقتی رفتی پیش پادشاه سفارش ما رو بکن و خداوند خیلی از این حرف
حضرت یوسف ناراحت شد و جبرئیل رو فرستاد و به ایشون تذکر داد و
فرمود مجازات این حرکت اینه که به زندانیت چندسال دیگه اضافه
بشه

ولی مردم عادی از این اشتباهات می کنند مثلاً شما یه فامیلی داری یه
دفعه میشه استاندار یا وزیر و... بش بگی فلانی حواست به ما باشه ها !
خدا کاری نداره با شما

. ولی اگه یه کسی که ولی خداست یه همچو کاری بکنه خدا فوری
باهاش برخورد می کنه مانند داستان مرحوم آیت الله قاضیه ایشون با
اینکه این همه در مراحل عرفان به بالاترین درجات رسیدن یه اشتباهی
اینجوری کردند!

ایشون خودش میگه ها میگه من یه روز آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی
که هنوز رهبر نشده بود رهبر شیعیان بود تو بازار دیدم به ایشان گفتم
شما انشاالله در آینده رهبر شیعیان جهان میشی اون موقع حواست به ما
باشه ها. آقا این حرفو که زدم خدا گفت باشه تا آخر عمر فقیر می مونی!
این کتک خداست خدا داره منو کتک میزنه چرا سراغ بنده رفتی؟
اری باید به خدا بگی. بگو خدایا مشکل منو مریضی رو شفا بده قرضمو
ادا کن نه به بنده خدا بگی

بنابراین یکی از مراحل خداشناسی این است که ما ببینیم واقعا اگر خدا
شناس هستیم یا نه ببینیم وقتی برامون مشکلی پیش بیاد اولین کسی که
تو ذهنمون میاد کیه اگه. وضو گرفتیم دو رکعت نماز خونديم گفتیم
خدایا یه مشکل برام پیش آمده حلش کن معلومه مومنی!

اما اگر فوری زنگ زدی به فلان فامیلت تو فلان وزارتخانه تو فلان اداره
گفتیم مشکل منو حل کن معلومه هنوز خیلی مونده به درجات بالای
ایمان برسی!هنوز ابتدایی هستی!

یکی از شخصیت‌هایی که واقعاً ایشون مجسمه توحید هستند محمد تقی
باقی هستند

آیت الله محمد تقی باقی مسئول دفتر آیت الله عظمی حائری یزدی
بودن. یکروز که تو حرم بودند به ایشون گفتند که زن رضاخان و
دخترش بی حجاب اومدن تو حرم حضرت معصوم. این عالم ربانی
گفت خانوما یا حجاب سر کنید یا از حرم برید بیرون گفتن آقا این زن
رضا خانه! گفت هر کی می‌خواد باشه آقا زن رضا خان هم رفت بیرون
فوری از اون آستانه مقدسه تلفن زنگ زد به رضاخان یه شیخ با ما
برخورد کرده!

رضا خان آمد گفت شیخ رو دستگیر کنید بیارید نزد من. شیخ را
آوردند. رضاخان قلدر با این پوتین هی میزد به ایشون. ایشون میگفت
یا امام زمان. بعد این روحانی را تبعید کرد به شهرری

حضرت امام یه شعری داره میگه که خیلی خوبه آدم وقتی میره شاه
عبدالعظیم هم زیارت شاه عبدالعظیم بکنه هم با آقای محمد تقی بافقی
دیدار بکنه

این عالم مجاهد پس از آزادی از زندان رضا شاه به شهر ری تبعید شد.
گویند؛ روزی در منزل نشسته بود که رئیس شهر بانی شهر ری وارد شد
و پس از سلام و اجازه جلوس نزدیک در اتاق نشست و عرض کرد: آقا
من از طرف مقامات مافوق خود مأموریت دارم آنچه مورد احتیاج
شماست، فراهم می‌کنم. ایشان مظهر توحید و توکل بودند، ناراحت شده
و گفتند: تو چکارهای که ادعای برآوردن جمیع حوائج مرا می‌کنی؟
جواب داد: من رئیس شهر بانی هستم. ایشان گفتند: من الان احتیاج دارم
که در این هوای صاف و آفتابی ابری در صفحه آسمان ظاهر شود و برای
طراوت زمین باران ببارد، تو می‌توانی چنین خواسته‌ای را انجام دهی؟
جواب داد: نه نمی‌توانم، ایشان گفتند: مافوق تو چه طور؟ مافوق مافوق
تو و شاه مملکت چه طور؟ جواب منفی بود. ایشان فرمودند: پس تو که
به عجز خود و همه سران مملکتی اقرار داری و به گدائی آنها اعتراف
می‌کنی چگونه می‌خواهی نیازهای مرا برآوری؟ برخیز و دیگر از این

گونه حرفهای شرک آمیز زن. رئیس شهربانی خجل زده برخاست و دانست که با این مجسمه توکل و توحید نمی تواند طرف شود. [سیمای
فرزانگان، ص 389 مختاری، رضا، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

یکی از راه‌های خداشناسی اینه که انسان به واجبات عمل کنه و از

محرمات دوری بکنه

اگر انسان نمازشو درست بخواند روزه و خمس و زکات و امثال اینها را
بجا بیاورد به خدا تقرب پیدا می‌کنه کسی که دائم با وضو هست هر وقت
وضویش باطل شد دوباره وضو میگیره و همچنین کسی که گناه نمیکنه
این به خدا تقرب پیدا می‌کنه. ولی ادمای اهل گناه از خدا دور میشوند.
در روایت داریم کسی که دزدی می‌کنه در همون موقعی که داره دزدی
می‌کنه روح ایمان ازش خارج میشه

همچنین گناهان دیگر اگر انسان مشغول گناه باشه و در همون ساعت
از دنیا بره. بی ایمان از دنیا رفته است

افرادی که وقتی بشون گناه پیشنهاد می‌کنند میگه من برای خدا گناه
نمی‌کنم یه دفعه همچین اوج می‌گیره از نظر ایمان هی میره بالا

یک نمونه‌شو از آقای رجب علی خیاط چرا انقدر ایشون معروف شد و
صاحب کرامت شد چون در جوانی یکی از دخترای فامیل عاشق ایشون

شده بود به بهانه ای این مرد را داخل خانه خود کشوند و پیشنهاد گناه داد و ایشون گناه نکردن

میگه گفتم خدایا بخاطر تو گناه نمیکنم.ایشان محضر آیت الله شاه آبادی و بزرگان دیگه حاضر شده بود بلد بود یاد گرفته بود وقتی که پیشنهاد گناه به ادم می کنند برخورد کنه با گناه جواب نه بگه همین جواب نهی که ایشون به پیشنهاد گناه اون دختر فامیل داد باعث شد یه دفعه اوج گرفت آنقدر ایشون کرامت ها ازش نقل کنند که آیت الله محمدی ریشهری کتابی درباره ایشون نوشت به نام کیمیای محبت هم فرمایشات رجب علی خیاط در. کتاب آمده و هم کرامت هایی که داشته نقل می کنه

یکی از کرامت هاش این بوده که دیدند سرهنگی در زمان طاغوت مرید ایشونه گفتن آقا شما که سرهنگ هستید چه جور مرید ایشون شدید گفت من خانه مو فروخته بودم پولشو داخل پاکتی گذاشته بودم که خانه بخرم بعد که رفتم سراغ پول دیدم پول نیست خدایا پول خانه کجا رفت. خلاصه به من گفتند برو پیش دعانویس رفتم فایده نداشت

گفتند برو پیش فالگیر. رفتم فایده نداشت گفتن برو پیش جن گیر

پیش جن گیرم رفتم آخرش گفتن برو پیش رجبعلی خیاط

آدمم گفتم آقای شیخ رجبعلی. پول من رو دزد برده پول یه خانه است

شیخ گفت از من کاری بر نیاید گفتم از در خانه ات نمیرم تا مشکل منو

حل کنی

فکری کرده گفت برو فلان محله تهران فلان خانه داخل شدی فلان اتاق

پول تو اتاق است. سریع بردار رفتم دیدم بله کسی بوده که تو خانه ما

کار کرده.

چرا رجبعلی به کرامتها رسید؟ چون گناه بهش پیشنهاد شد گفت نه

به خیلی از ماها پیشنهاد گناه میشه بستگی به شغلمون داره مثلاً کسانی

که قاضی هستند کسانی که پلیس هستند کسانی که فرماندار یا استاندار

هستند

. کسانی که مسئولیت‌هایی در کشور دارند اینا بهشون پیشنهاد گناه

می‌شه آدم باید بگه نه من اهل گناه نیستم اگر گناه نکرد خداوند در

همین دنیا بهش پاداش میده

إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

صافات ایه 121

ما نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم

خدا می‌گه ما به کسانی که نیکوکارند. به ایشون پاداش میدیم در همین
دنیا.

یکی از راه‌های مراحل خداشناسی اینه که انسان دچار مشکل میشه
مصیبت می‌شه بی‌پول می‌شه مریض می‌شه خدای نکرده عزیزی از دست
میره با صبر و با تحمل مسیر خدا پرستی رو ادامه بده ولی اگر دچار
مشکل شد. بعد دیگه با خدا قهر کنه

مثلاً خانم‌هایی هستن ازدواج ناموفق داشتن خودشون می‌گن ما قبل از.
ازدواج انقدر مومن بودیم اهل دعا بودیم اهل قرآن بودیم اهل نماز
بودیم اهل توسل بودیم ولی چون ازدواج ناموفقی داشتیم الان نگاش
می‌کنید مثل دخترای غربی اینا نه نمازی نه روزه‌ای
اینها در امتحان الهی مردود شده اند

یا مثلاً پدر و مادر اهل نماز اهل مسجد پسرشون قاری قرآن تصادف
کرد و از دنیا رفت دیگه والدینش با خدا قهر کردند و. نماز را کنار
گذاشتن

پس ما باید صبور باشیم آدمایی بودن مثل حضرت ایوب ۷ سال مریض
و گرفتار. بی پول شد طوری شد اونقدر بی پول بود که نان شب نداشت
زنش رفت گیسوشو فروخت موی سرشو مثلاً یه دونه نون گرفت وقتی

که نون آورد حضرت ایوب گفت از کجا آوردی گفت مجبور شدم موی
سرمو فروختم

ایوب نبی ناراحت شد و به زنش گفت باید ۱۰۰ ضربه بهت بزnm ۱۰۰.
همشم ایوب در این بلاها می گفت شکر شکر شکر ایشون در
مصیبت‌های مختلف بازم راه خداپرستی رو ادامه داد تا اینکه در امتحان
الهی موفق شد و خدا هم مریضیشو برطرف کرد باغ‌هاش که همه از بین
رفته بود بهش برگردون بعد گفت حالا من قسم خوردم زنمو صد ضربه
بزnm چیکار بکنم خداوند فرمود صد تا شاخه جارو رو ببند با یه طنابی یه
بار بزnm.

ما آدم داشتیم معلم بود زنش ۲۰ سال سرطان داشت می گفت من
پوشک خانوممو عوض زنم .بیست سال صبوری کرد و ایمانش کم نشد.

بعد از ۲۰ سال که زنش مرد زن گرفت

ما اقایی داشتیم سرطان داشت من پیشش بودم می گفت فلانی انقدر درد
دارم حتی مورفینم تزریق کردم فایده نداره
همش میگفتشکر.

پس علامت خداشناسی این است که اگه انسان یه بلایی سرش آمد خدا
رو فراموش نکنه با خدا قهر نکنه مگه ما می‌تونیم با خدا قهر کنیم ما
تمام هستی‌مون دست خداست سعادت‌مون دست خداست بهشت‌مون
دست خدا

امام سجاد میگه اگر منو ببری جهنم حالا امام سجادی که شبی هزار
رکعت نماز می‌خونده میگه خدایا اگر من رو ببری جهنم به اهل جهنم
اعلام می‌کنم من خدا رو دوست دارم
حضرت علی شعری داره میگه خدایا اگه من رو قطعه قطعه کنی دست از
تو بر نمیدارم

این خدا پرسته نه اینکه اگه یه مقدار دچار سختی و مصیبت شدیم از
خدا فاصله بگیریم

. خدا می‌خواد غربال کنه ببینه کی مومنه کی مومن نیست

بعدم ما خبر نداریم که این مصیبت واثعا برای ما بد بوده.

معلوم نیست مصیبت باشه میگه مومن مومن نیست مگر اینکه بلا را
نعمت بداند

میگند در صدر اسلام اگه بچه شون از دنیا میرفت. مردم برا تسلیت می

آمدند صاحب عزا بشون می گفت اگر برا تسلیت آمده اید برگردید!

اگر آمدید تبریک بگید بفرمایید انقدر ایمانشون زیاد بود

ما تو این زمینه باید کار معرفتی بکنیم

نباید تا یه مشکل پیش امد فوری با خدا دشمن بشویم!

نباید عامل مشکلاتمان را خدا بدانیم. بلکه عامل مشکلات اعمال

خودمون است.

آقا ۵۰ سالشه میاد نماز جمعه مومنه گفتم چرا ازدواج نمی کنی؟

می گفتش که خدا نخواست گفتم چرا به خدا تهمت می زنید. خودت

نخواستی میگه خدا نخواست خدا که همیشه خیر ما رو می خواد شر ما رو

نمی خواد.

عده ای هستند که مصیبت هایی که عاملش خودشان هستند را به گردن

خداوند مهربان می اندازند...

از خداوند جز خوبی و خیر صادر نمیشود.